



# ما و جهان اساطیری

گفت‌وگوی هوشنگ گلشیری با مهرداد بهار



چاپ دوم

ما و جهان اساطیری

# ما و جهان اساطیری

گفت‌وگوی هوشنگ گلشیری با مهرداد بهار



انتشارات نیلوفر

---

سرشناسه: بهار، مهرداد، ۱۳۰۸-۱۳۷۳.، مصاحبه شونده  
عنوان و نام پدیدآور: ما و جهان اساطیری: گفت و گوی هوشنگ گلشیری  
با مهرداد بهار / هوشنگ گلشیری.  
مشخصات نشر: تهران: نیلوفر، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۱۵۹ ص.  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۸-۷۶۰-۶  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: بهار، مهرداد، ۱۳۰۸-۱۳۷۳. -- مصاحبه‌ها.  
موضوع: آفرینش -- اساطیر  
موضوع: Creation -- Mythology  
شناسه افزوده: گلشیری، هوشنگ، ۱۳۱۶-۱۳۷۹.، مصاحبه‌گر  
رده‌بندی کنگره: BL ۳۰۳ / ۶ / ب ۹ آ ۵ ۱۳۹۷  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۱ / ۱۳۰۹۲  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۲۷۳۶۶۵

---

چاپ اول: مهر ۱۳۹۷  
چاپ دوم: آبان ۱۳۹۷



انتشارات نیلوفر خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۶۱۱۱۷

---

ما و جهان اساطیری  
گفت و گوی هوشنگ گلشیری با مهرداد بهار

به کوشش بارید گلشیری

چاپ اول: مهر ۱۳۹۷

چاپ دوم: آبان ۱۳۹۷

چاپ گلبان

شمارگان: ۱۶۵۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

فروش اینترنتی: [www.behanbook.ir](http://www.behanbook.ir)

## مقدمه

این گفت‌وگوی چندین‌روزه هوشنگ گلشیری است با دکتر ملک‌مهرداد بهار در خانه او یک سال پیش از آن‌که بهار درگذرد، احتمالاً در نیمه نخست سال ۱۳۷۲. در تمام جلسات فریدون مختاریان، «دوست تاریخدان» گلشیری، نیز حضور داشته است. به گفته مختاریان این جلسات خصوصی بوده است و بدو کاری بوده که گلشیری در سر داشته. البته چنان‌که خواهید خواند گلشیری می‌گوید که قرار است این‌ها را پیاده کند. یا بهار می‌گوید که جمله‌ای را باید بعداً تصحیح کند. پس بالمآل قرار بوده این گفت‌وگو مکتوب به دست خوانندگان‌شان برسد.

از تمام این نشست‌ها فقط نوار آخر پیشتر در فصلنامه زنده‌رود منتشر شده است. آن زمان دیگر نه بهار زنده بود و نه گلشیری. به‌هررو، آن‌طور که من فهمیدم متأسفانه در زنده‌رود جملاتی از گفته‌های ایشان حذف شده است. از میان زندگان نیز کسی به یاد نمی‌آورد کدام حرف‌ها را بریده‌اند و نوار آن جلسه نیز همچنان مفقود است و بدبختانه دیگر نمی‌توان آن نقطه‌چین‌ها را پر کرد. اما مابقی آنچه این‌جا آمده، بی‌کم‌وکاست آمده و هنگام نوشتن گفته‌های ایشان به‌نهایت امانت‌دار بوده‌ام، انگار که تقریر کرده باشند و من تحریر. اما استکتاب که نکرده‌ام. نمی‌شد بکنم. پس به هنگام تصحیح تغییراتی داده‌ام که توضیح می‌دهم. در نحو جملات کمی دست برده‌ام، زیرا فقط هنگامی که سخنی را می‌شنویم، اشتباهات نحوی را می‌بخشاییم. در ضبط اعلام تاریخی و اساطیری پیرو آثار بهار بوده‌ام، پس مثلاً

«عیلام» را «ایلام» نوشته‌ام. پس اگر بهار می‌گوید «پی‌نیکر» و نوشته «پی‌نیکیر»، می‌گوید «ایشتر» و نوشته است «ایشتر»، آنچه را خود مکتوب کرده اصل گرفته‌ام. اما اگر یکی «زردشت» می‌گوید و دیگری «زرتشت»، یکی «اهورَه‌مزدا» می‌گوید و دیگری «اهورامزدا» یا «زند بهمن یسن» می‌گویند و نه «زند وهمن یسن» همان را نوشته‌ام که گفته‌اند. در ضبط نام‌های دیگر هم نه از آنچه می‌گویند که از آنچه خود نوشته‌اند پیروی کرده‌ام؛ هر دو می‌گویند «مارکسیم»، «راسیونالیزم»، اما هر دو در آثارشان «مارکسیسم» و «راسیونالیسم» نوشته‌اند.

در پیاده کردن و تحریر و تصحیح نوارها نیز به خود ایشان اقتدا کرده‌ام. شکسته نوشتن گفت‌وگو راحت‌ترین راه است، اما کمتر خواندنی است. در شکسته‌نویسی هجا می‌کاهیم و هجا عوض می‌کنیم. در ادبیات نویسندگان ما اغلب به این نظم یا گاه بی‌نظمی تن داده‌اند تا لحن محاوره را منتقل کنند تا احیاناً به کار شخصیت‌سازی بیاید. باید گفت که گلشیری به‌ندرت چنین کرده است و دست‌کم نیمه دوم زندگی ادبی او نشان می‌دهد که او با دخالت در ساخت نحو تصوّر لحن محاوره را در ذهن خواننده‌اش می‌ساخت. من هم تا توانسته‌ام در انتقال لحن‌ها چنین کرده‌ام. هر جا تأکیدی معنادار کرده‌اند، با حروف سیاه آورده‌ام. جز این، گاه — و امیدوارم هرگز بی‌گاه نبوده باشد — اجزاء جمله را هم جابه‌جا کرده‌ام تا متن راحت‌تر خوانده شود، البته آن قدر که سیاق گفت‌وگو حفظ شود؛ بالاخره وقتی حرف می‌زنیم چیزهایی را میان جمله به یاد می‌آوریم و همان‌جا می‌گوییم. گاه چیزهایی را نیز حذف نکرده‌ام تا لحن گفتار منتقل شود. مثلاً آوردن دو نشانه نکره اشتباه است، اما گاه همان‌طور که گفته‌اند گزارش کرده‌ام تا بار سبک گپ به خواننده منتقل شود. به این دخل و تصرف کوچک این را نیز می‌شود اضافه کرد که نه نوار و نه تحریر مطابق‌النعل بالنعل آن قادر به انتقال سکناات گوینده نیستند. برای مثال، گلشیری که از تاریخ‌گزاران آشور و کلدی می‌گوید، می‌گوید که آورده‌اند که این‌ها «این حوادث را نمی‌نوشتند.» احتمالاً آن موقع که این را از بهار می‌پرسیده با حرکت دستی نشان داده که مقصودش از «این» خودِ حوادث است آن‌طور که حادث شده‌اند. این‌ها را نیز تا می‌شد به‌ایجاز در قلاب آورده‌ام تا گفته‌هایشان بهتر فهم شود.

لابد بهار و گلشیری که روبه‌روی هم بنشینند و سخن بگویند، نیازی نمی‌بینند که مدام همه‌چیز را به‌تمامی ادا کنند و آشکار کنند. بدیهی‌ست که برای ایشان اغلب اشاره‌ای کافی می‌بوده، اما سر ما به سر بهار و گلشیری نمی‌ساید. پس از وظایف من این هم بود که چیزی را که به اشاره‌ای گفته‌اند پیدا کنم و به اقتضا در قلاب یا در پانوشت بیاورم تا مطلب بهتر فهم شود. اما دریغ که اغلب هیچ کدام از این سه نفر حواس‌شان به تمام شدن نوار نیست و جمله و بحث ناتمام می‌ماند و گاه یادشان می‌رود که باید از کجا بحث را پی بگیرند.

جاهایی بهار یا گلشیری در آنچه می‌گویند تردید می‌کنند؛ اشاره می‌کنند که اگر درست یادشان باشد یا می‌گویند که بعد باید بروند و نگاه کنند که درست گفته‌اند یا نه. بهار و گلشیری دیگر نیستند و وظیفه حکم می‌کرد که من مأخذ را ببینم و گفته‌هایی را مقابله و تصحیح کنم. جملاتی نیز بود که یا صدایشان واضح نبود یا مطلب‌شان را درست نمی‌فهمیدم که با کمک فریدون مختاریان و ابوالقاسم اسماعیل‌پور در نهایت درست تحریر شدند. از ایشان سپاسگزارم و نیز از فرزانه طاهری که تمام متن را خواند و اشتباهات من را برطرف کرد.

اما سبب نام کتاب این است که — جز کاویدن آثار و گذشته بهار — در سرتاسر این گفت‌وگو هر دو یک‌سر از «ما» بی‌تاریخی سخن می‌گویند. باید بهوش بود که این «ما» را با هویت‌های صلب نژادی و مذهبی و خاک‌پرستانه یکی نگرفت. به هر تقدیر، عمل بهار از آغاز تا پایان نه عشق ورزیدن به خاکی بوده است و نه پرستش ایرانیت و جز آن. کار او نشان دادن حیطة، سازوکار و تحلیل جهان‌اسطوره‌ای‌ست تا مگر به «صورت مقدّس، صورت آسمانی و صورت قطعی» به چنین جهانی ایمان نوزیم و عقلانی بیندیشیم. از همین است که یک سوی کار بهار پژوهشی در اساطیر ایران است و سوی دیگرش کتاب *محمدتقی‌خان پسیان*. گلشیری نیز بارها در آثارش به این جهان‌اسطوره‌ای تاخته است، مثلاً در *شرحی بر قصیده جملیه، معصوم‌ها و در جن‌نامه*. گویی جز آنکه بهار بنیان‌گذار اسطوره‌شناسی در ایران است، این خصلت عمل او نیز گلشیری را واداشته بود که به تلمذ حتی به

نزد او برود و پابفشارد و گاه بانگ برآرد تا بهار دست‌آخر بگوید «در کنه کار» چه می‌خواسته بکند. کنه کار این دفتر نیز همین سازوکار باورهای آن «ما»ست که نه نژادی‌ست، مثلاً آریایی، و نه قومی‌ست، مثلاً فارس، و نه حتی زبانی‌ست، یعنی فارسی. این «ما» که بهار و گلشیری از آن می‌گویند فرهنگی‌ست و بسیار گسترده‌تر از آنچه به گردن می‌آویزند، به تیمن می‌برند یا تبلیغ می‌کنند و بهار به‌الحاح بارها می‌گوید که در اصل اغلب مربوط به حوزه فرهنگی آسیای غربی‌ست که طی اعصار پاییده، تغییر یافته یا حتی مسخ شده و به ما رسیده تا شده‌ایم این ما که هستیم یا خیال می‌کنیم که هستیم.

باربد گلشیری

پاییز و زمستان ۱۳۹۶



## یک

**گلشیری:** بله، با اجازه‌تان من شروع می‌کنم. می‌خواهیم بررسییم به اصل علاقه شما و چگونگی اینکه شما علاقه‌مند شدید به اساطیر ایران و گذشته ایران و کارهایی که کرده‌اید تا بررسییم به خود این مسائل و پیوندشان بدهیم با روزگار ما دیگر. اگر لطف بکنید، [بگویید که] چگونه شد. آن دفعه صحبت فرمودید در مورد اینکه علایقی در خانواده بوده، ولی از آن طریق شما وصل نشدید. **بهار:** بله. وصل شدنم واقعاً یک امر خیلی آگاهانه بود. این علاقه من به مسائل قبل از اسلام بیشتر یک توجه آگاهانه بود، نه اینکه زمینه‌های خیلی وسیع فرهنگی من را بکشاند به این ماجرا. من در دوره دانشکده خیلی علاقه‌مند شدم به این رشته از مطالعات ایرانی و...

**گلشیری:** لیسانس ادبیات گرفته‌اید؟

**بهار:** بله، در دانشگاه تهران. و بین موضوعات مختلفی که در دانشکده مطرح بود این از همه زنده‌تر و کارنکرده‌تر به نظر من می‌رسید. در ادبیات فارسی بزرگان و دانشمندان فراوان بودند. من واقعاً نه سواد آن‌ها را داشتم و نه آن جهت کار برایم جالب بود. من تو دانشکده بیشتر به کارهای قبل از اسلام، به حماسه‌های ایرانی، به اساطیر و به فرهنگ قبل از اسلام علاقه‌مند شدم.

**گلشیری:** چه سالی بود؟ یادتان می‌آید؟

**بهار:** من در سال ۲۸ وارد دانشگاه تهران شدم. بعد در سال ۲۹ بود یا ۳۰ که اخراج شدم از دانشگاه به علت زندانی کردن استاد‌های دانشگاه.

مختاریان: آن جریانی که مشکوٰه و این‌ها زندان شدند شما بودید؟  
 بهار: بله، من مسئول تشکیلات سازمان دانشجویی بودم.  
 مختاریان: می‌شود مفصل صحبت کرد. بد نیست. خاطرهٔ خیلی خوبی ست.  
 [بهار می‌خندد.]

گلشیری: خوب، بد نیست، ولی برگردیم سراغ همین [بحث خودمان].  
 یعنی ببینید این می‌ماند، به حساب خط اصلی مسئلهٔ ماست دیگر. این‌ها را  
 بعداً می‌توانیم جدا کنیم. این تعبیری که برای من به عنوان آدمی که علاقه‌مند  
 بوده و به عنوان کار هنری همیشه به این چیزها نگاه می‌کرده... مسئلهٔ شما  
 واقعاً این است که حزب توده چنین علاقه‌ای به یک مرز و بوم خاص را  
 تبلیغ نمی‌کرد.  
 بهار: نه.

گلشیری: ببینید، بخصوص اینکه با این دیدی که داشتند که، مثلاً فرض  
 بفرمایید، هر جایی که بیرون از مرز ایران بود، اگر قیامی صورت گرفته بود  
 به صورت قیام ملی بود، اما اگر در درون صورت می‌گرفت، توی همین  
 مرز کوچولو که برایمان درست کرده‌اند، این مثلاً شورش می‌شد. و نوعی  
 جهان‌وطنی خاصی را تبلیغ می‌کرد. مسئله این است که شما وقتی می‌فرمایید  
 تأثیر مستقیم پدرم نبود، پس چه اتفاقی افتاد؟ حالا، پس یک بخش می‌شود  
 کارهای سیاسی شما، که معلوم می‌شود آنجا خوب زده‌اید و خورده‌اید.  
 بهار: بله.

گلشیری: یعنی در حاشیهٔ قضایا نبودید.  
 بهار: نه، من با تمام امکاناتم در فعالیت‌های چپ آن روز شرکت می‌کردم.  
 و نه، در حزب توده مسائل فرهنگی نه قبل از اسلام و نه بعد از اسلام اهمیت  
 جدی نداشت واقعاً. و ما را حتی چنان جهان‌وطن تربیت می‌کردند که در  
 واقعهٔ آذربایجان ما احساس می‌کردیم که خیلی خوب هم هست که مثلاً

آذربایجان برود و به آذربایجان شوروی پیوندد. تا این حد. و به هیچ وجه جنبه ملی به آن نحو نداشت. و شاید بار قبل گفته باشم که ما تاریخ روسیه، تاریخ حزب کمونیست شوروی، مسئله انقلاب فرانسه، این‌ها را خیلی از نزدیک مطالعه می‌کردیم. ما برای این چیزها کلاس داشتیم، علاوه بر کلاس‌های تئوریک توی حزب این‌گونه کتاب‌های تاریخی را هم بحث می‌کردیم، ولی ما آنجا حتی یک بار تاریخ مشروطه را بررسی و مطالعه نکردیم.

گلشیری: حتی کتاب کسروی را؟ آن زمان در آمده بود.

بهار: حتی تشویق نمی‌شدیم به خواندن کتاب کسروی. ما تشویق می‌شدیم به اینکه کلیه آثار ترجمه‌شده و بدترجمه‌شدهٔ لنین و استالین و مارکس و انگلس و همه را بخوانیم و [مثلاً] بیماری بچگانهٔ کمونیسم را، چی می‌گویند؟ گلشیری: چپ‌روی.<sup>۱</sup>

بهار: این‌ها را بخوانیم. که حتی آن‌قدر ترجمه‌اش بد بود که خود مترجم هم نفهمیده بود که چی بود. ولی ما با حرص و ولع می‌خواندیم و حتی جمله‌ها را حفظ می‌کردیم از آن کتاب‌ها. ما یک بار تشویق نشدیم به اینکه تاریخ مشروطه را واقعاً بخوانیم و اینجا را بشناسیم. ما همه‌اش فکر می‌کردیم کجای تاریخ روسیه‌ایم که کی می‌رسیم به انقلاب اکتبر. [گلشیری تأیید می‌کند.] یک بار بحث این نبود که ما کجای تاریخ خودمان هستیم واقعاً. حزب توده از این جهت ضعیف بود. خیلی ضعیف بود واقعاً. و نه، من از اینجا این علاقه را به دست نیاوردم. اینجاست که بسیار محتمل است که آن چیزهای غیرمستقیم خانوادگی و محیط خانواده کمک کرده باشد به این انتخاب‌نهایی من تو تخصصم. این که بابا بالاخره گاهی شب‌ها که حالی داشت و حوصلهٔ ما را داشت از مسائل فرهنگی قدیم، از داستان‌ها و این‌ها صحبت می‌کرد برای ما. یا آن باغبانی که تمام شاهنامه را حفظ داشت و برای ما تعریف می‌کرد تا جایی که من علاقه‌مند شدم به اینکه احیاناً شاهنامه‌ای هم بخوانم.

---

۱. مقصود بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم اثر لنین است.

پدرم کمی به من کمک کرد، ولی پدر هیچ وقت برای یاد دادن این مسائل به من برنامه‌ای نداشت.

**گلشیری:** یعنی توی دانشکده شما *شاهنامه* را یک دور کامل خواندید؟  
**بهار:** نه، دانشکده کوچک‌ترین توجهی به این ادبیات ما نداشت. واقعاً خیلی سطحی بود دانشگاه. دکتر معین یک جزوه‌هایی داشت که چاپ شده بود، آن «ادبیات ما». همین‌ها بود دورهٔ لیسانس.

**گلشیری:** کتاب *مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی*؟

**بهار:** نه، آن کتاب درسی ما نبود. کتاب صفا بود، *تاریخ ادبیات*<sup>۱</sup> که از رو پیش آقای صفا می‌خواندیم. بعد دکتر صفا رفت به سفر و ما آن را با دکتر مینوچهر<sup>۲</sup> و یک یاروی دیگری، که این مردک بسیار بی‌مایه هم بود، می‌خواندیم. چیزی دانشکده واقعاً به ما نیاموخت. چیزی نیاموخت. ولی به هر حال محیطی بود که ما با این مسائل کمابیش آشنا می‌شدیم. من آنجا عشق پورداوود را لمس کردم به مسائل کهن فرهنگی.

**گلشیری:** یعنی شوری که در او بود؟

**بهار:** شوری که داشت. پورداوود بسیار معلم بدی بود. اصلاً متن باهش نخواندیم. مطلقاً متن نخواندیم. اطلاعات کلی عمومی می‌داد. بد نبود، چیز جالبی بود. ولی آن شوری که به قول شما داشت و آن عشقی که به ایران کهن می‌ورزید به نوعی بود که منتقل می‌شد — لاقلاً به بعضی از ما. و به من منتقل می‌شد. در مقابل دکتر کیا<sup>۳</sup> هم بود استاد ما. ولی دکتر کیا در آن دوره از ایده‌های ذبیح بهروز دفاع می‌کرد. او در ما انگیزهٔ خیلی زیادی به وجود نمی‌آورد. ما را به ایستادن در مقابل خودش وامی‌داشت. آن ایده‌های خیلی تند و ایران‌پرستانهٔ غیرمنطقی‌اش به گمان من. برداشت‌های پورداوود منطقی‌تر و پذیرفتنی‌تر بود. ولی برداشت‌های دکتر کیا از ایران

۱. ذبیح‌الله صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*.

۲. دکتر حسن مینوچهر، رئیس گروه ادبیات فارسی.

۳. دکتر صادق کیا، واژه‌شناس، معلم و دومین رئیس فرهنگستان زبان.

باستان برای ما جالب بود. من دکتر کیا را خیلی دوست دارم، ولی ما را به مقاومت در برابر خودش برمی‌انگیخت. برای این که صحبت‌هایش به نظر من منطقی نمی‌رسید. ولی به هر حال، دکتر کیا هم تأثیر کمتری در من نهاد برای اینکه من به متون قدیم و به ادبیات قدیم علاقه‌مند بشوم. و من هم از دکتر کیا و هم از پورداوود نمره‌های خیلی خوب این درس‌ها را آوردم. و واقعاً من بعد از مدتی که وسط تحصیلم زندانی شدم، و چهار پنج سال طول کشید که دوباره به دانشکده رفتم، دیگر این بار که رفته بودم به دانشکده به نوعی برای من مشخص بود که چی می‌خواستم بخوانم. چهار، پنج سالی من فکر کرده بودم.

**گلشیری:** من همیشه در کارهای شما می‌بینم که انگار دوروبر *شاهنامه* می‌چرخید - من این را این جور توضیح بدهم - آدم وقتی *شاهنامه* را می‌خواند، مقداری راز برایش می‌ماند؛ یک چیزهای رمزی‌ای هست؛ تعقلی نیست - مثلاً فرض کنید - تاریخی نیست این‌ها. انگار که باید ببینید پشتش چیست و از کجا آمده. شما در کارهایی که انجام می‌دهید، انگار برمی‌گردید هر بار به گرد *شاهنامه* و یکی از این گوشه‌هایش را می‌خواهید از یک نگاه دیگر بخوانید. مثلاً جمشید را کشف کنید که کجا بوده، ریشه‌هایش کجاست. آیا برای شما این اتفاق افتاد که همان‌طور که *شاهنامه* را در کودکی شنیده بودید، و بعداً هم خواندید و تکه تکه و بالاخره خواندید، که پس پشت این‌ها کجاست، از کجا آمده؟ [بهار تأیید می‌کند.] برایتان این مسئله مطرح شده یا به نحو دیگری بوده؟ چون من همه‌اش می‌بینم شما برمی‌گردید و - مثلاً فرض بفرمایید - در داستان سیاوش [می‌گویید] قضیه‌اش این است، عناصر این اسطوره از اینجا و آنجا آمده. انگار نمی‌خواهید فقط تحقیقات خاص ایران باستانی بکنید و - مثلاً فرض بفرمایید - یک متن را ترجمه کنید و عرضه کنید که آن هم کار خوبی‌ست، ولی کار شما معمولاً این جور است.

**بهار:** بله، دقیقاً این جور است. علتش این است که ما در جریان‌های چپ زیاد به تاریخ تحوّل جوامع می‌پرداختیم. و در واقع من این را کلاً از آنجا فرا